

«استدراج»

*** تلخیص اعتراض مذکور در مقاله قبل ***
 پاسخ اعتراض وحل عویصه تأیید دعا و استجابت آن، باتبیین اینکه لاموتر فی الوجود الا الله، وسایر مبادی، معداتی هستند علت نما نه علت حقیقی *
 دعا معدّ است مانند دوا وصحت از جانب خداوند متعال است * حل مسئله نزول بأساء و ضراء نیز از این قبیل است، نه تأثیر معلول در علت ...

پاسخ اعتراض و سؤال مذکور بدین شرح است:

کپیرای: «امتناع انفعال علت از معلول» چنانکه در خلال اعتراض گفته اند، اصلی اسف برهانی وانکار ناپذیر، چه انکار آن، مستلزم پذیرفتن قوه و ماده در مبادی عالیه است و نهایتاً قول بتجسم و ترکیب مبدأ متعالی از ماده و صورت، لازم آن است متعالی عما یقول الظالمون علواً کثیراً. ولی مسأله نشأت گرفتن نزول بلاها و بأساء و ضراء از شیوع ظلم و فساد و هرج و مرج و انحراف از دین حنیف، یا مسئله دعا و تاثیر آن در اجابت و امثال اینها از مبقریات این کبری و از مصادیق این اصل کلی برهانی نیست. بلکه اسناد پدیده های مصائب، و بلاهای اجتماعی و انحراف به بأساء و ضراء، بمبادی عالیه «که از قبیل شروط و وسائط و مجاری وجودند نه موثر مستقل» و نهایتاً بخداوند متعال چه «الاموتر فی الوجود الا الله» همانند اسناد پدیده های متعارف و حوادث آمار ناپذیر و غیر متقطع الوجود بخداوند متعال است که «کل یوم هوفی شأن» وقاعده ای که در تبیین و توجیه ارتباط حوادث مادی و متغیرات طبیعی، بخداوند متعال و میرا از ماده و تغیر، مورد تمسک واقع می شود، همان قاعده بی کم و کاست در مسئله مائحن فیه و مسئله دعا و اجابت و نحو اینها قابل تمسک است، و جملگی حوادث مادی چه متعارف چه غیر متعارف

سؤال و اعتراض گذشته را می توان به این تعبیر تلخیص نمود: نزول بلاها و مصیبت ها و شدائد از جانب خداوند متعال بر جامعه و مأخوذ کردنشان به بأساء و ضراء، را معلول سر پیچی از دین حنیف دانستن در صورتی پذیرفته می شود که انفعال علت را از معلول، بپذیریم، و قبول کنیم که شیوع ظلم و فساد و انتشار هرج و مرج اجتماعی در مبادی غیبی و عالم ملکوت تأثیر می کند، سپس سازمان دفاعی عالم غیب و ملکوت از خود واکنش و عکس العمل نشان می دهد. و به مدافعه و آسیب زدائی قیام می کند، و امت طاعیه را گاهی باخسف و زلزله، و گاهی با طوفان، و احیائاً با فقر و بیماری یا جنگ و خونریزی و نظائر اینها مأخوذ نموده و تأدیبشان می کند، و گرنه یعنی اگر باین امور متنبه نشدند، شکاف عمیق غیر قابل اند مال بین عقول و احساساتشان پدید می آورد که سرانجام آن شقاوت ابدی است. اما امتناع انفعال علت از معلول، مسئله ای است انکار ناپذیر که در مطاوی اعتراض مزبور اجمالاً وجه امتناع بیان گردیده و در جای خود خصوصاً در کتب امام اصحاب براهین: شیخ الرئیس، مبرهن شده است.

بدون استثناء از مصادیق این قاعده و مضبوط باین ضابطه اند بدین توضیح:

بدون هیچ تردیدی، حوادث متعاقبه الوجود جاری در جهان ماده و حرکت، و همه پدیده‌های جدیدالولاده نیازمند باسباب و علت اند، و به مقتضای مسانخت بین علت و معلول، ناگزیر، امور حادثی و وسائط نوزادی، در وجود این حوادث، و پدیده‌های جدیدالولاده دخیل اند که از این امور و وسائط به علل معده تعبیر می‌شود، و مقصود از علل معده، اموری هستند که ماده را مستعد و آماده جهت قبول فیض از فیاض مطلق می‌کنند، و هنگامی که ماده با توسط معدهات متعاقبه، مستعد و قابل نام گردید، از جواد مطلق تبارک و تعالی که فاعل تام است و بخل و امساک در حریم حضرتش راه ندارد افاضه جود، ضروری التحقق و واجب الحصول است مثلاً:

غذا که امکان انسان شدن در آن، موجود است هنگامی که بواسطه معدهات از قبیل پدر و مادر و کیفیات مربوطه ای چون حرارت و برودت و اوعیه ای مانند معده و صلب و رحم و طی مراحلی مانند نطفگی و علقگی و مضغگی، مستعد و قابل نام برای موهبت صورت آدمی می‌گردد، بی وقفه افاضه صورت انسانی از حضرت واهب الصور جل و علا، ضروری التحقق و واجب الحصول می‌شود، و استدعای فطری و دعاء جبلتی این قابل تام، مقرون به اجابت شده، و مطلوبش، بدو موهبت می‌گردد، و به تعبیر و بیان نورانی معلم اول: «بدن آماده برای پذیرفتن صورت انسانی، هنگامی که به استعداد و قابلیت ویژه اش، صورت مدبره ای برای خویش استدعا دارد، به مقتضای جود واهب فیاض، وجود امری که مصدر تدبیرهای انسی و افعال بشری است، واجب التحقق می‌گردد، و مدبر چنانی ممکن نیست مگر ذاتی که مجرد از ماده است و ناچار حقیقت نفس بر آن، افاضه می‌شود، نه آنکه بدن، استدعاء وجود نفس را داشته، بلکه مطلوب وی ملازم با چنین وجودی است پس بدن به مزاج خاص و استعداد تامش، مستدعی امری مادی بوده ولی جود مبدأ فیاض، مقتضی اعطاء ذات قدسیه و نفس مجرده بوده است. او پدر و مادر نیز خود حوادثی هستند که پدر و مادرشان و کیفیات مربوطه و ظروف گذشته نسبت به آنان

معدات اند و بدین گونه الی ماشاء الله.

شناخت کافی معنای فاعل الهی، روشن می‌کند که اکثر اموری که فاعل حقیقی پدیده‌ها و علت واقعی حوادث شمرده می‌شود، فاعل حقیقی نبوده بلکه فاعل بالعرض اند، مثلاً:

طبيب فاعل وجود صحت برای بیمار نیست، بلکه او بوسیله دارو، مزاج بیمار را آماده و پذیرای تام جهت صحت و تندرستی می‌کند، و از مبدئاتام، صحت افاضه می‌شود، و آتش، جسم مجاور خویش را مستعد پذیرفتن حرارت می‌کند، و از مبدئاتام، فیض حرارت، موهبت می‌شود.

پدر نسبت به فرزند، و زارع نسبت به مزروع، و بقاء نسبت به ساختمان، فاعل حقیقی و مفیض وجود نیستند و هر یک نسبت به پدیده منسوب بخویش، معدی بیش نبوده که ماده مربوطه را مهیای پذیرفتن فیض هستی از واهب العظایا می‌کند و لازم است در این آیات شریفه تأمل کافی شود:

«افرايم ماننون، ائتتم نخلقونه ام نحن الخالقون... افرايم ما نحرثون انتم تزرعونه ام نحن الزارعون... افرايم الماء الذي تشربون انتم اترزموه من المزن ام نحن المنزلون... افرايم النار التي تورون انتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشون...»^۲

«آیا نطفه ای را که در ارحام می‌ریزید نگریسته‌اید؟ آیا شما آن را بصورت بدیع، انسان می‌آفرینید یا آفریننده مائیم؟ آیا بذر و تخم را که در کشتزار می‌افشانید دیده‌اید؟ آیا شما آن را بصورت زراعت شاداب می‌آفرینید یا آفریننده مائیم؟ آیا آبی را که می‌نوشید دیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابرنازل کرده‌اید، یا نازل کننده آن مائیم؟ آیا آتشی را که می‌افروزید نگریسته‌اید؟ آیا شما درخت آن را پدید آورده‌اید، یا پدید آورنده آن از کتم عدم، مائیم؟»

ملاحظه می‌کنید که با استغهامهای پیاپی چگونه هشدار می‌دهد که بینندگان پدیده‌های تازه به تازه نوبه نو، در رؤیت و دیدن خویش دقت نمایند، اموری را که در بدو دیدن فاعل می‌پندارند، فاعل حقیقی نبوده بلکه فقط معد و آماده‌گرند و ماده را از جانی بجائی انتقال می‌دهند و مآلاً ماده به آستان فیض حضرت واهب العظایا نزدیک شده و خلعت هستی به وی موهبت می‌شود.

و از این قبیل است، مسئله دعا و استجابت، یعنی همانگونه که طبیب با دارو، مزاج مریض را آماده پذیرفتن صحت می کند، و فیض صحت از مبدأ اعلا افاضه می شود دعا کننده که مثلاً مطلوبش شفا و صحت است با دعا مزاج بیمار را صیقلی داده و آماده پذیرفتن شفا و صحت می نماید، و از آستان حضرت شافی جلّ و علا فیض شفا و تندرستی به وی موهبت می گردد پس همچنانکه دوا، معدّ است، دعا نیز معدّ است و برای هر یک از دوا و دعا نیز معدّاتی است و هر حادثه و پدیده ای اینطور است که مسبوق به معدّ و آن معدّ مسبوق به معدّ دیگر است الی ماشاء الله. و بنابراین هر حلقه از این سلسله معدّات، نسبت به حلقه بعدش، معدّ، و نسبت به حلقه قبلش، معلول بالعرض می باشد و جملگی، حوادث و پدیده هائی هستند که پایان ندارند و ممکن هم نیست که متناهی شوند زیرا تناهی آنها به معنای تناهی فیض و پایان جود است، و انقطاع فیض از جواد مطلق، ممتنع و امساک عطاء از حضرتش غیر جائز است چه آنکه مستلزم نقصان در مبدأ واجب تبارک و تعالی است و اگر در موردی، حرمان فیض، مشهود شود ناشی از فقدان قابلیت تام است، نه از نقصان قاعل، پس مستمراً موهبت هستی از حضرت واهب العطا یا بتوسیط معدّات به قوابل تام القابلیه بقدر ظرفیت هر یک در صور انواع گوناگون افاضه می گردد:

«انزل من السماء ماء فسال اودیه بقدرها»^۲ پرورد گار است که از افق بالا آب را فرو می ریزد و به دنبالش آن، هر وادی بقدر ظرفیت خویش از این سیل رحمت بهره ور می شود؛ گاه علوم انسانی و مطالعات عمرانی

ببرد آب زین بحر فیروزه ای

بگنجایش خویش هر کوزه ای

و از فروغ این اصل کلی، مسئله نزل بلیات و شدائد بر جامعه طاغی و اخذشان به بأساء و ضراء است، باین توضیح که بین احوال و اعتقادات انسان و بین پدیده ها و حوادث اجتماعی چه در جانب خیر و چه در جانب شر، نوعی رابطه برقرار است چنانکه در برخی از این سلسله مقالات ذیل آیه کریمه: «ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۱ بطور تفصیل بیان نمودیم: اعتقادات حقه و اخلاق کریمه و اعمال شایسته رائج در میان جامعه ای، بدنبال خویش، عیش پاکیزه و برکات را می آورد، و

در صورت دگرگونی و تبدیل اعتقادات حقه و مکارم اخلاق و صلاح اعمال، بکفر و فساد اخلاق و فسق اعمال، جامعه در معرض تبدیل و تغییر نعمت به نعمت واقع می شود، و این بدان معنا است که اعتقادات حقه و صلاح اخلاق و اعمال مزاج جامعه را برای نزول برکات مهیا می کند و از منزل الخیرات، نزول برکات، واجب الحصول می گردد، چنانکه شیوع فسق و کفر و هرج و مرج، موجب آمادگی مزاج جامعه طاغی برای نزول بلاها و گرفتاریها است و با این بیان روشن می شود که تغییر دادن خداوند متعال نعمت های قومی را به نعمتها در ظرف شیوع کفر و فسق به معنای انفعال علت از معلول نیست، بلکه به معنای تغییر عنوان در فاعل که ناشی از تغییر قابل است می باشد یعنی از آستان قدس حضرت واهب العطا یا جزعظا و فیض نازل نمی شود و این و بزرگی قابل است که گاهی عطا و فیض به آن در قیافه قهر و انتقام و بأساء و ضراء ظهور می کند در صورتی که بر حسب باطن و نظام کل، رحمت و عنایت است و طبعاً در این مورد، اسم منتقم برارحم الراحمین صدق می نماید.

و حاصل آنکه، آنچه از جانب خداوند متعال است همانا امداد به عطایا و موهبتهای میرا از هر نقصان است، و این قوابل اند که باقتضای خویش، آن عطایای طیبیه را مشتطخ و آلوده می نمایند؛

بازان که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

و: «البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبت لا یخرج الا نکدا»^۳ و در بعضی از این سلسله مقالات بیان مفصل در باره آیه: «کلا نمذ هولاء وهولاء من عطاء ربک وماکان عطاء ربک محظوراً»^۴ نموده ایم

ادامه دارد

- ۱ - اسفار ج ۱ - صفحه ۴۲.
- ۲ - واقعه آیات ۵۹ به بعد.
- ۳ - رعد - آیه ۱۷.
- ۴ - رعد - آیه ۱۱.
- ۵ - اعراف - آیه ۵۸.
- ۶ - اسراء - آیه ۲۰.